

این مضمون برای مجله "کابل" نگاشته شده، و به انجمن ادبی فرستاده شده بود، ولی نشر و طرف التفات واقع نشده، غیر مطبوع مانده است:
عبدالحی حبیبی
قندهار، ده خواجه (۱۳۱۲ ش، ق - ۱۹۳۴ م)

انتقاد

بر

سخنوران ایران در عصر حاضر

با این نام کتابی در (۴۵۵) صفحه، بطبع حروفی اعلا، کاغذ خوب، و قطع مرغوب، با کمک قشنگی و زیبایی، در چاپخانه جامعه دهلی هندوستان بزبان پارسی طبع، و از کلکته شائع شده است. این کتاب دارای تصاویر و شرح زندگانی، و نمونه های دلچسپ اشعار (۳۴) نفر سخنوران معاصر ایران، و دو مقدمه در (۱۸) صفحه بپارسی و یک مقدمه انگلیسی، و اسماء رجال و اماکن و کتب و غلطنامه است.

نگارنده و مؤلف این کتاب، آقای محمد اسحاق (ایم، اے، بی) پروفیسور زبان و تاریخ ادبیات پارسی است، در دارالعلوم کلکته، که در تابستان سال ۱۳۰۹ ش به کشور ایران سیاحتی نموده، و از آنجا کتاب مذکور را در سه جلد (که جلد ۱، ۲، آن در شرح حال شعرای نظم نگار، و یک حصه اخیر آن برای تذکار ادبای نشرکار تعیین شده است) بعنوان ره آورد، بشوقمندان ادبیات ارمغان کرده، و در دنیای ادب پارسی، یک اثر نفیسی را زیاد کرده اند!

"منتخبات آثار شعرای معاصرین" که چند سال پیشتر، آقای محمد ضیاء هسترودی در بروخیم تهران طبع نموده، در پارسی اولین و کوچکترین اثری بود، که درین موضوع خوانندگان را معلوماتی بدست میداد، اما این کتاب نو، نسبت نه آن مفصلتر و قیمت دار تر است.

چون نشر این کتاب خدمتی است به ادبیات پارسی، و بنا بر رابطه برادری و همسایگی، و نزدیکی عرق و نژادی، و اشتراک منافع آنی و تاریخی خود با ایران و ایرانی ها، ما هم باین موضوع دلچسپی داریم، مخصوصاً چون این خدمت ادبی و علمی بهمت یکنفر برادر هندی نژاد ما که (با او هم محبت و صمیمیت هم نژادی و همدینی و هم جواری بدل می پرورانیم و ما را با این دو مملکت همسایه روابط درخشان ادبی و تاریخی دور و نزدیکی است) صورت گرفته است، بنا بران طبعاً ما را مسرت و خوشی دست میدهد، مخصوصاً آنگها که می بینم: این کتاب بشرح حال و مقام عالی ادبی یکنفر از ادبای بزرگ وطن عزیز ما مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری افتتاح می شود و این ادیب عالیمقام وطن (که دست جفاکار روزگار، او را از ما دور انداخته، و به کشور ادب خیز ایرانش جاگزین و مدفون داشته است) به تقاضای علویت فطرت افغانی خود، در رأس سخنوران نزدیک زبان پارسی قرار می گیرد.

از عصرهای بسیار کهنه است: که کشور عزیز ما افغانستان را با پارس و مملکت پهناور هندوستان، روابط لایموت ادبی برقرار است، از دربارهای صفاریهای سیستان، و شاهنشاهان غزنی و غور ما گرفته، تا به ادب گاه های بلخ و هرات (که مراکز مهمه نشو و نمای ادبیات آسیای وسطی در وطن عزیز ماست) مهد پرورش و باسیدگی ادب زبان پارسی بشمار میروند!

این مملکت های سه گانه آسیائی را که به عنعنات تاریخی و نژادی بهم مربوط اند در تاریخ بعد از اسلام روابط و رشته های متین نزدیکی نژادی و ادبی موجود است که فراموشی پذیر نیست!

اگر شعرای بزرگ ایران و هند از محیط ادب خیز غزنی و هرات ما آب خورده، و در دامن ادب خواهی شاهنشانی یا پرورده و پناهنده شده اند، یا سبک غزنی در ادبیات پارسی، اساسی است برای سبک های پارس و تورکستان باز هم هرات ما را روابط خوبی است با سبکسپارش، و سبک هند را در ادبیات نزدیک ما، نفوذ و سیطره ایست که انکار نمی توان کرد. اگر یکوقتی دربار غزنی، مرجع و پناه گاه ادبای ایران و هند بود، در عصر اخیر حضرت بیدل عظیم آبادی (هند) بالای زیبای ادبیات

ما را به سبک شیرین و دلاویز خود، آنقدر زیب و دلکشی داده است، که به قیاس نمی گنجد!

اینها روابط لایضنائی است، که ما در دنیای ادب با این دو مملکت هم جوار خود داریم. پروفیسور براون خاور شناس و کنجکا و آخرین ادبیات پارسی گفته بود: ”اغلب مستشرقین که زحمت تتبع ادبیات جدیدۀ ایران را بخود نداده اند چنین تصور میکنند، که طوطی شکر گفتار طبع شعراء و ادبای اعصار گذشته ایران، از نطق فرو مانده، و چندین قرن است که درین چمن خزان دیده، بلبلی به ترنم نیامده، و شاید هم هیچ نخواهد آمد...“^۱

براستی هم اغلب مردم که در ادبیات پارسی و مطالعه تذکره های قدیم تتبع دارند، چون تا کنون اثری در موضوع ادبیات جدید ایران بمیان نه آمده، و در دسترس شوقمندان نبود، لاجرم معلوماتی دران باره بدست نمی آمد، اکنون سزاوار است که این بیت شیرین خواجه شیراز را با این ره آورد ادبی آقای پروفیسور دارالعلوم کلکته تکرار نموده که:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند فارسی که به بنگاله می رود

زیبائی طبع، و اسلوب نگارش این کتاب خیلی جذاب و دلاویز است، در مملکت هند، کتاب مطبوعی با این زیبائی و خوبی حروف، و نگارشی باین فصاحت و جزالت اسلوب ما را یاری ازان دوره شباب ادبیات پارسی در هند می دهد، که در دربارهای دهلی و آگره کتابهای قطور و محروفی به پارسی می نگاشتند یا خانخانان (وزیر ادیب دوره مغولی های هند) با رساقت و سلاست دل انگیز می سرود:

ازان خوشم به سخن های دلکش تو ”رحیم“

که اندکی به اداهای عشق مانند است!

۱. دیباجه پارسی کتاب ”چاپخانه و شعرای ایران کنونی“ مستر براون.

۲. همچون لباب الالباب عوفی، آئین اکبری، دبستان مذاهب، مآثر رحیمی وغیره.

در مقدمهٔ این کتاب آقای سید محمد علی جمال زاده (ژنو، ۱۳۱۱) که از نگارندگان فاضل و معروف ایران در اروپا اند، در (۱۲) صفحه تخریب و تشکری نگاشته، و راجع به ادبیات کنون پارسی نظریات و افکار خیلی فاضلانه را اظهار کرده اند!

اما متأسفانه مؤلف فاضل این کتاب، بطوریکه انتظار می رفت، و می بایست از تنقید شعرا و ادب کنونی (که بخیال خود من باید تذکره های جدید ازان خالی نباشد) خود داری فرموده اند!

این فکر شخص من است (و لازم نیست، دیگران آنر ضرور موافقت کرده باشند) که برای اصلاح وضعیت کنونی ادبی (که به تصدیق تمام مدققین و مفکرین، خواهان اصلاح است) در تذکره هائی که جدید نگاشته میشود، بایست از نقد شیئون و اسلوبهای ادبی، و مقایسه منزلت، و میزان علویت ادبی سخنوران با یکدیگر خود داری نشود. و درین موضوع مهم فضلا و دانشمندان صرف مساعی و اوقات بفرمایند، تنها به یک دو جمله که در بین تذکره نویسان قدیم ما فیشن شده آمده است: مثلاً "بد نه گفته است"^۱ یا "مرا با او اخلاص و عقیدتی بود گاهی بملاقاتش نائل می شدم"^۲ کفایت نباید کرد.

اما باز هم خوش آیند است که جناب پروفیسور فاضل، در شرح زندگانی سخنوران کنونی سبک نگارش و اسلوب ادبی آنها نیز اشاره می کند. مؤلف فاضل درین کتاب از تتبعات عمیق خود در ادبیات کنونی پارسی کار گرفته، از ذکر آن مدعیان بی پایه و مایهٔ ادب که بقول آقای جمال زاده "سرو صورت این گروه، از قیمت و وزن آنها بمراتب پیشتر است، مگسان معرکه و نخره همه آئی میباشند... جز خود نمائی و خود ستائی و گرم کردن معرکه در دیگ و میان هتی کله و سینه، مقصود و هوسی ندارند..." صرف نظر کرده اند. و کتاب خود را بترجمهٔ آن کسانی که آراسته اند، که اسم و شهرتی داشته، و در دنیای ادب، منزلت شاخصی دارند، انسان با تاثر متعلقات و ممیزان خود، و دستخوش تحولات زمانی و مکانی و عصر و محیط ها

۱. آتشکده آذر.

۲. رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحاء بسیاری ازین طور کلمات نگاشته است، براون محقق ادبیات پارسی نیز آنرا یاد و شکوه کرده است.

است. این کلیه مطرده که "محیط و عصر در ادبیات مؤثر است" خوبتر از مطالعه کتاب سخنوران ما آشکار می شود، اکثریت ادبیات ایران، درین عصر بیست و سی سال (یا اگر بسیار بالا برویم، درین نیم قرن اخیر) که در عمر زبان و ادب مدت کمی است، آنطور یک رنگ و صورت جدیدی بخود گرفته، و از واردات و مقتضیات عصریه، انفعار پذیرفته است که انسان را حیران میکنند.

این تطورات عصری و تحول محیرالعقولیکه در ادبیات کنونی ایران دیدنی است، اگر از یکطرف بر آب و تاب و زیبائی ادب می افزاید، و تجدید اسلوب و سبک نگارش، و نوی تشبیهات و استعارت دل انگیز، و الفاظ و کلمات و جذاب، و طرز افاده رنگین و انسجام دلکش، و تلفیقات مهیج و شور انگیز خواننده را بخود جلب میکنند، اما از طرف دیگر ادبیات کنونی ایران دارای پهلویی است که (بفکر نگارنده) از سود کرده زیاتر زیان بار می آورد، و از آن منزلت بلند و ارجمند ادبی زبان پارسی می کاهد، و من این پهلوهای زیان آور ادبیات کنونی را بنام آن استراک معنوی و رابطه ادبی که داریم، دوستانه در دو فقره ذیل خلاصه می کنم:

امروز بشدت زیاد در بین ادبای کنونی ایران موضوع "پارسی سره" موضوع قیل و قال است، ادبای سیاست مدار در عینک بدبینی خود اشباح خطرات رزد و سیاهی را جعل کرده و می قصورند. این کسانی که بخطرات موهوم سرخ و سیاه قائل اند، بنام ایرانیت خالص، بر خلاف کلمات و الفاظ عربی، که امروزه روز روح لغات شرقی است، می خواهند بچنگند!

این عقیده و تحریک "پارسی سره" در بین جوانان ایرانی پیشرفت خوبی نموده است، از ادبای پیشرو این ایران پرستی خالص پور داؤد است، که میرزا محمد خان قزوینی در بیت مقاله خود راجع باو نگاشته است:

"آقای میرزا ابراهیم خان پور داؤد از شعرای مسقد عصر حاضر، با طرزی بدیع و اسلوب غریب متمایل بفارسی خالص، که تعصب مخصوصی بر ضد نژاد عرب و زبان عرب و هر چه راجع بعرب است دارند، مثلاً این بیت خواجه را:

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
زبان خموش و لیکن دهان پراز عربی است
سخت انتقاد میکنند، که چرا عربی را جز و هنر شمرده است؟ ...
یا اینکه مثلاً ملک الشعراى بهار در چار خطابه پهلوی خویش میگوید:
لطف زبان را عرب از بین برد لطف دگر لهجه بترکان سپرد

اگر چه ما بر خلاف ایران پروریهای نسل حاضر نیستیم، و تا یک اندازه این حس مملکت خواهی را در روح جوانان ایرانی مستحسن می دانیم، و هر کس حق دارد که به مفاخر اجداد و نیاکان خود بنازد و ببالد، اما چون از یکطرف آن تعصب شدیدی را در باره "پارسی سره" می بینیم، و از جانب دیگر هم بنظر می آید، که بخیلی سرعت و شدت کلمات اجنبی "اروپائی" در زبان و ادبیات کنونی، با نفوذ زیان بار و قوه زیادی میخواهد جای بگیرد، بنا بران ما را مراق و حیرتی دست می دهد!...

مشرق باز هم مشرق است، و مغرب مغرب!... هیچ کس قائل شده نمی تواند که یک مشرقی را بتمام معانی به لباس مغرب در آوردن بکار است.

امروز مغرب نسبت بمشرق پسمانده سه چار صد سال بر جاده ترقی و اعتلاء پیش قوم است خردمندان باید این را باور بکنند، که اگر فرضاً هم مشرق برفتار برق پیش برود باز هم بمغرب رسیده نمی تواند، و نمی شود مشرق را عیناً مغرب نمود.

زیرا اگر ما یک قدم می برداریم، حریفان مغربی ما ده قدم برداشته جلو رفته اند!... اگر بغرض محال مغرب دفعتاً از پیشرفت روزمره خود بایستد، باز هم مشرق پیچاره را یکصد سال بکار است، که بمغرب موجوده رسیده بتواند!

لهذا گفته می توانیم که ملل مشرق را از مغرب همان "مشرقیت" خود نزدیکتر و مؤفقیت آوتر است! و اینها راست که بنام مشرق و مشرقیت (و باز هم بنام آن دینی که از تقریباً مدت ۱۳، ۱۴ قرن آنها را بهم ربط و اتصال داده است) بچسپند، و دست نزدیکی و برادری بدهند! بفکر خودم (چون فکر شخصی است البته موافق و مخالفی خواهد داشت) اگر ما یک کلمه اروپائی یا لاتینی را میخواهیم، عمداً بهوس تغرب، بزبان خود بیاوریم بهتر است انرا از عربی که بما نزدیکتر و به روح شرق و لهجه و زبان ما موافق تر است بگیریم! مثلاً اگر بنام دوستداری "پارسی سره" ابن داؤد

نگفته، پور داؤد بگوئیم، یا مثلاً دارالشورای ملی را کنگاشستان (نمی دانم کلمه کنگاش پارسی است یا تورکی؟) بنویسیم بد نیست! اما اگر طیاره عربی را مانده، و بجای آن یک کلمه دور و درازی که هیچگاه بذوق مشرقی ما سر نمی خورد، از چندین هزار فرسنگ کشیده ”ایروپلان“ بگوئیم، یا هزارها ازین چنین کلمات و الفاظ اروپایی که امروز از اروپا بمشرق سرا زیر شده، و میخواهد زبانهای ما را (در صورتیکه می خواهیم از عربی و تورکی نزدیک خود هم پاک و سره سازیم) از بیخ زیر و زبر خواهد ساخت!

مؤلف فاضل کتاب سخنوران، نیز این نقیصه بزرگ ادبی را بنگاه حسرت دیده و در دیباچه کتاب اشاره کرده است:

”امروز اصطلاحات و الفاظ اروپائی مخصوصاً لغات فرانسه بشدت هر چه تمامتر در ادبیات ایران و زبان ایران داخل شده، و روز بروز دامنه آن الفاظ افزوده می شود، ادباء و نویسندگان ایران هم که حقاً تا کنون نگاهبان و حافظ زبان پارسی بوده اند، این الفاظ را در اشعار و نگارشات خود بدون کمترین ملاحظه ای بکار می برند و حتی بعضی حقیقتاً تعمد میکنند، کتب و مقالات مختلفی که در ایران بطبع میرسد، عموماً از السنه بیگانه ترجمه می شود و گذشته از اینکه الفظ خارجی در خلال هر سطر نمایان است، چپ بسا ترکیب جملات و عبارات نیز اروپائی است، و کمتر نویسنده ای دیده می شود که از این طرز نگارش اجتناب جوید...

، ، ۱

لهذا دانشوران عصر حاضر راست که در صدد و جستجوی چاره این فوضویت ادبی که روح زبانهای مشرقی را تهدید می کند بیایند، و بر خلافت تغرب و فرنگی مآبی های ادبی (که از نیم عصر بدینطرف در بین ما رسم شده است) بستیزند. مفکرین و خداوندان خرد و دانش، نبایست بگذارند نجابت و اصالت تاریخی ”مشرقیت“ یا

۱. دیباچه سخنوران عصر حاضر ص (به).

اخلاق و رسوم پسینده ملی، یا عنعنات اجدادی شرقی، در طوفان بنیان کن (مغربیت) از بین رفته، و روح عالی جنابانه "مشرقیت" تفانی و انحلال بپذیرد. بلی! امروز ما مشرقی ها احتیاج شدید بفنون عصری مغربی داریم، ما از جنبه میکائیک و هنر وری و صنعت ناگزیریم، از اروپائی ها تقلید کنیم (اما تقلیدی که دران اصالت و معنویت ملی و مشرقی خود را نبازیم).

گفتم: مشرق باید مشرق باشد، و مغرب مغرب! مفکرین و دانایان مشرق راست: که مشرقی را بوجود بیاورند، جوان و به مفاخر کهنه خود بالنده! و به اصالت و نجابت تاریخی خود نازان! و به نیاکان و گذشتگان خود بسته! ممکن است: یعنی از دلباختگان مدنیت مادی که فقط به الوان سرخ و زرد، و تجملات ظاهری دل داده اند، ما را "محافظه کار" و یا پرونده عقائد کهنه (بقول آنها) بخوانند. ام این عقاید ما ناشی از دوستداری مشرقیت و اصالت تاریخی آنست و بس! فاضل دانشمند محمد علی زاده، نیز درین باره با خامه توانای خود در دیباجه کتاب نگاشته است:

"شعرا و نویسندگان امروز به سه دسته اصلی منقسم می شوند، یکدسته آنهایی هستند که در مقام تعظیم و تجلیل متقدمین عالی مقام و استادان بزرگوار ما در قرون سابقه بکلی چشم و دل بگذشتگان دوخته و چنان از خود بی خبر شده اند، که بمصداق "من کیم، و لیلی کیست من" با مرور دهور و اعصار صدای شعرای ترکستان و سخن سرایان قرون ما صیغه از گلوی قلم و ناگلوی آنها بیرون می آید، بدیهی است، که چون در عالم ادبیات نیز بمصداق الفضل للمتقدم قدر و قیمت واقعی بالاستحقاق نصیب کسانی است که در کار و صنعت و فن خود پیشقدم و متبکر بوده اند، مقلدین آنها هر قدر هم مقتدر و بزرگ باشند، آتاریکه از لفاظ ادبیات وزن بکار و بهای سرشاری داشته باشد، از آنها باقی نخواهد ماند! دسته دوم بر خلاف دسته اول از اثر آشنائی با ادبیات فرنگ چنان شیفته و مجذوب آثار اساتید کوچک و بزرگ آن سرزمین شده اند، که می توان گفت دامن تعقل و تدبیر شان از

دست رفته، و بدون تأمل و تعمق در اینکه در بعضی امور تقلید بچه صورت و یا کدام شرائطی و تا چه درجه امکان پذیر است، کاسه صبر و عشق و اشتیاق شان یکباره لبریز گردیده دست جنبان و پای کوبان در پای عروس نو ظهور ترسائی نمیدانند، سرو دستار کدام اندازند، و با کمک بی حوصلگی و بی طاقتی یک شبه می خواهند ره صد ساله رفته، فلک را سقف بشکافند و طرح نو در انداخته، ادبیات ما را روحاً و جسماً فرنگی مآب سازند... دسته سوم ادبای حقیقی و بار آورد ما هستند یعنی آنهایی که از حیث نظم و نثر امروز نماینده ادبیات ایران میباشند، این دسته عموماً در عین رعایت مبانی و اصولی که اساس ادبیات ما از قدیم الایام بر روی آن نهاده شده است، و چنانکه گذشت محلول و نتیجه یک سلسله علل و اسباب طبیعی و اجتماعی است. هر کدام نره اخور تسلط و قرئحه خود ادوار گذشته را با ازمنه کنونی دست بدست داده آثاری را بوجود آورده اند، که مجموع آن ادبیات امروزی ما را تشکیل میدهد، و متأسفانه از لحاظ کمیت و بعقیده بعضی، حتی از حیث کیفیت نیز از ادبیات ممالک متمدنه دیگر خیلی عقب است...»^۱

روی سخن ما درین مقاله نیز بهمان دسته دوم است که آقای جمال زاده اشاره فرموده اند، اگر خوب دقیق شویم، این دسته نویسندگان نو خواه، در لفاقه شعر و ادب خود تبلیغاتی دارند، کی روح منبع "مشرقیت" آنرا به آسانی و زودی نمی تواند بپذیرد. زیرا مقتضایات تمدن و معاشرت و روح اجتماعی و تاریخی و دیانت مشرق ماسوای ایجابات اجتماعی مغرب است!

جای انکار نیست که امروز این سیلاب خروشان مدنیت جدید و احساسات نو خواهی بشدت هر چه تمامتر از اروپا بمشرق سرازیر می شود، که در مقابل آن ایستادن خود را به آغوش طوفان دادن است، بنا بران پیشوایان و علاقمندان ارتقای

۱. دیباجه سخنوران عصر حاضر ص (ی).

مشرق راست: پیش ازینکه این طوفان مهیب خانه ویران کن، کاخ عظمت تاریخی و اصالت مشرقیت را بر اندازد، آنها به نیروی اقتدار و فکر زرین خود آنرا به مجرای صحیحی جریان دهند، و نگذارند که در نشیب های غیر صحیح رفته، خانمان عوام مقلد و پس روان حرف را واژگون سازد!...

مسئولیت این مسئله مهم که حیات و محات ملل بآن علاقمند است، و گناه خوصنویت ادبی و اجتماعی اعنی (نشر و تعمیم مقاسد مدنیت اروپا، و تقلید کور کورانه آن) بگردن مبلغین و ادبای است، که مردم ساده لوح و عوام را بدانسو سوق و تشویق میکنند.^۱

۱. این مقاسد خانه برانداز توأمأ با آثار مدنیت بمالک پاکدامن مشرق می آید، غالباً هم دیده می شود حسنات آن را جلب نکرده، تنها مقاسد و مکروهات را گرفته ایم.